

دمنده روح دلیری و نستوهی

قرآن خوانی مادر، انس با حافظ و مراسم عرفه در گوشه حیاط خانه‌ای شلوغ

بخش نخست

همراه با مادر

۱۵ مرداد ۱۳۶۸، بانویی پارسا در مشهد، از تبار میربرهان‌الدین محمدباقر استرآبادی، مشهور به «میرداماد»، فیلسوف و حکیم نام‌آور ایران در عهد صفویه، دار فانی را وداع گفت که حاصل عمر بابرکت او، افزون بر حسنات و طبیات بسیار، تربیت فرزندی بود که زعامت جامعه اسلامی را به دست گرفت. مرحومه بانو خدیجه میردامادی (۱)، والده مکرمه رهبر معظم انقلاب، حضرت‌آیت‌... خامنه‌ای، نقشی عمیق و استوار در تربیت فرزندانش داشت. آن‌چه در ادامه می‌خوانید، فرازهایی از بیانات معظم‌له است که در مناسبت‌های گوناگون، از نازنین مادر خود یاد کرده و به نقل رویکرد تربیتی آن مرحوم پرداخته‌اند؛ رویکردی که می‌تواند در کسوت یک درس بنیادین، به کار همه مادران مسلمان بیاید و درسی شیرین، جذاب و در عین حال کارآمد را در اختیار آن‌ها بگذارد.

قرآن را شیرین و قشنگ می‌خواند (۲)

پدر و مادر، پدر و مادر خیلی خوبی بودند. مادرم یک خانم بسیار فهمیده، باسواد، کتابخوان، دارای ذوق شعری و هنری، حافظ شناس - البته حافظ شناس که می‌گویم، نه به معنای علمی و این‌ها، به معنای مأنوس بودن با دیوان حافظ - و با قرآن کاملاً آشنا بود و صدای خوشی هم داشت. وقتی بچه بودیم، همه می‌نشستیم و مادرم قرآن می‌خواند؛ خیلی هم قرآن را شیرین و قشنگ می‌خواند. ما بچه‌ها دورش جمع می‌شدیم و برایمان به مناسبت، آیه‌هایی را که در مورد زندگی پیامبران است، می‌گفت. من خودم اولین بار، زندگی حضرت موسی (ع)، زندگی حضرت ابراهیم (ع) و بعضی پیامبران دیگر را از مادرم - به این مناسبت - شنیدم. قرآن که می‌خواند، به آیاتی که نام پیامبران در آن است می‌رسید، بنا می‌کرد به شرح دادن.

فارسی‌شناس و مأنوس با حافظ

بعضی از شعرهای حافظ که هنوز - بعد از سنین نزدیک ۶۰ سالگی - یادم است، از شعرهایی است که آن وقت از مادرم شنیدم. از جمله، این دو بیت یادم است: «سحر چون خسرو خاور غلم در کوهساران زد / به دست مرحمت یارم در آمیدواران زد» و «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند / گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند». بادیوان حافظ مأنوس بود و برخی اشعار او را از حفظ داشت و با آن فال می‌گرفت. کما این که با حدیث نیز آشنا بود. حدیثی را نقل می‌کرد و پدر بر ایشان اعتراض می‌کرد که به این حدیث تاکنون برنخورده است، اما ایشان منبع حدیث را برای پدر ذکر می‌کرد.



طرح: khamenei.ir

دلیری و نستوهی را نیز او در من دمید. مادر به خاطر بازداشت‌های پیاپی من و حملات ساواک به منزل، رنج بسیار کشید؛ اما در برابر دژخیمان مهاجم، با پایداری و صلابت می‌ایستاد؛ جوابشان را می‌داد و با آن‌ها مجادله می‌کرد. او حتی مشوق من در ادامه این راه پردردسر نیز بود.

لحظات ناب عرفه، زیر سایه مادر

یادم است هنوز بالغ نبودم که اعمال روز عرفه را بجا آوردم. اعمال آن روز، طولانی هم هست - لابد آشنا هستید؛ خیلی از جوانان با آن اعمال آشنا هستند - چند ساعت طول می‌کشد. اعمال، از بعد از نماز ظهر و عصر شروع می‌شود و اگر انسان بخواهد به همه آن اعمال برسد، شاید تا نزدیک غروب - روزهای نه چندان بلند - به طول انجامد. آن وقت من یادم است که با مادرم - چون مادرم هم خیلی اهل دعا و توجه و اعمال مستحبی بود - می‌رفتیم یک گوشه حیاط که سایه بود - منزل ما حیاط کوچکی داشت - آن‌جا فرش پهن می‌کردیم - چون مستحب است که زیر آسمان باشد - هوا گرم بود؛ آن سال‌هایی که الان در ذهنم مانده، یا تابستان بود، یا شاید پاییز بود، روزها نسبتاً بلند بود. در آن سایه می‌نشستیم و ساعت‌های متمادی، اعمال روز عرفه را انجام می‌دادیم. هم دعا داشت، هم ذکر و هم نماز. مادرم می‌خواند، من و بعضی از برادر و خواهرها هم بودند، می‌خواندیم. دوره جوانی و نوجوانی من این‌گونه بود؛ دوره انس با معنویات و با دعا و نیایش.

را آن وقت به ما درس می‌دادند - به نام تعلیمات دینی - برای آن وقت‌ها کتاب خیلی خوبی بود؛ من تکه‌هایی از آن کتاب را که فصل، فصل بود، حفظ می‌کردم.

أسوه صلابت و پایداری

به هر حال، گاهی انسان به فکر آینده می‌افتد؛ اما من از این‌که چه زمانی به فکر آینده افتادم، هیچ یادم نیست. این‌که در آینده زندگی خودم، بنا بود چه شغلی را انتخاب کنم، از اول برای خود من و برای خانواده‌ام معلوم بود. همه می‌دانستند که من بناست طلبه و روحانی شوم. این چیزی بود که پدرم می‌خواست و مادرم به شدت دوست می‌داشت. خود من هم علاقه‌مند بودم؛ یعنی هیچ بی‌علاقه به این مسئله نبودم. اما این‌که لباس ما را از اول، این لباس قرار دادند، به این نیت نبود؛ به خاطر این بود که پدرم با هر کاری که رضاخان پهلوی کرده بود، مخالف بود - از جمله، اتحاد شکل از لحاظ لباس - و دوست نمی‌داشت همان لباسی را که رضاخان به زور می‌گوید، بپوشیم. پدرم این را دوست نمی‌داشت، از این جهت بود که لباس ما را همان لباس معمولی خودش که لباس طلبگی بود، قرار داده بود؛ اما نیت طلبه شدن و روحانی شدن من در ذهنشان بود. هم پدرم می‌خواست، هم مادرم می‌خواست، خود من هم می‌خواستم. من عملاً درس طلبگی را در داخل مدرسه شروع کردم. نکات اولیه قرائت قرآن و قواعد زبان عربی را از مادر آموختم؛ کما این که روح

خانه‌ای شلوغ، اما خوب

(مادرم) خانمی بود خیلی مهربان، خیلی فهمیده و فرزندانش را هم - البته مثل همه مادران - دوست می‌داشت و رعایت آن‌ها را می‌کرد. پدرم عالم دینی و ملای بزرگی بود. برخلاف مادرم که خیلی گیرا و حراف و خوش برخورد بود، پدرم مردی ساکت، آرام و کم حرف می‌نمود؛ که این تأثیرات دوران طولانی طلبگی و تنهایی در گوشه حجره بود. البته پدرم ترک زبان بود - ما اصلاً تبریزی هستیم؛ یعنی پدرم اهل خامنه تبریز است - و مادرم فارس زبان. ما به این ترتیب از بچگی، هم با زبان فارسی و هم با زبان ترکی آشنا شدیم و محیط خانه، محیط خوبی بود. البته محیط شلوغی بود؛ منزل ما هم منزل کوچکی بود. شرایط زندگی، شرایط باز و راحتی نبود و طبعاً این‌ها در وضع کار ما اثر می‌گذاشت. همچون پدرم، مناعت طبع داشت. از ناداری خود هرگز با کسی سخنی نمی‌گفت. همیشه رنج خود را به شیوه‌های گوناگون پوشیده نگه می‌داشت.

عمامه‌ام را مادرم می‌پیچید

مادرم خودش دختر روحانی بود و برادران روحانی هم داشت، لذا عمامه پیچیدن را خوب بلد بود؛ سر ما عمامه می‌پیچید و به مدرسه می‌رفتیم. البته اسباب زحمت بود که جلو بچه‌ها، یکی پا قبای بلند و لباس نوع دیگر باشد. طبعاً مقداری حالت انگشت‌نمایی و این‌ها بود؛ اما ما با بازی و رفاقت و شیطننت و این‌طور چیزها جبران می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که در این زمینه‌ها خیلی سخت بگذرد. دوران‌های کلاس اول و دوم و سوم را که اصلاً یادم نیست و الان هیچ نمی‌توانم قضاوتی بکنم که به چه درس‌هایی علاقه داشتم؛ لیکن در اواخر دوره دبستان - یعنی کلاس پنجم و ششم - به ریاضی و جغرافیا علاقه داشتم. خیلی به تاریخ علاقه داشتم، به هندسه هم - به خصوص - علاقه داشتم. البته در درس‌های دینی هم خیلی خوب بودم؛ قرآن را با صدای بلند می‌خواندم - قرآن خوان مدرسه بودم - یک کتاب دینی

پی‌نوشت:

۱. بانو خدیجه میردامادی، فرزند آیت‌... سیدهاشم نجف‌آبادی میردامادی بود. جدّ مادری رهبر معظم انقلاب از علمای بنام دوران خود و از شاگردان میرزا آخوندخراسانی و میرزای نائینی محسوب می‌شد. او در مشهد جلسات درس تفسیر داشت و مسجد گوهرشاد نماز اقامه می‌کرد. مرحوم آیت‌... نجف‌آبادی میردامادی، در واقعه قیام مسجد گوهرشاد، توسط عمال رضاخان در مشهد بازداشت و به سمنان تبعید شد. وی در سال ۱۳۸۰ ق/ ۱۳۳۹ ش دار فانی را وداع گفت و در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد.
۲. در تدوین این بخش، از بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از نوجوانان و جوانان (۱۴ بهمن ۱۳۷۶) و نیز، مندرجات کتاب ارزشمند «خون دلی که لعل شد»، استفاده شده است.